

اگر معنی

شماره ۲

تأسیس بهمن ماه ۱۳۸۹ شمسی

(مؤسس : مرحوم وحید دستگردی)
 (مدیر و نگارنده : وحیدزاده - نسیم دستگردی)

بقلم : استاد ادب مرحوم وحید دستگردی
 دو پیغمبر سخن شیرین پارسی نظامی و سعدی

*(بهترین سخن) *

ایجاز بحد ایجاز

بهترین سخن و برترین شعر آنست که علاوه بر هر انب فصاحت و بلاغت
 در کتب بلاغت و علوم معانی و بیان مشروح است و علاوه بر اینکار معنی و
 بد سخن ترکیب لفظی دارای صنعت ایجاز بحد کمال باشد و نیز بامقتضای حال گوینده
 ایجازی که مامیکویم نه همان ایجاز معروف در برابر اطناب و مساوات است
 بلکه منتهای اختصار و کمال ایجاز بحد اعجاز منظور است که جز پیغمبران سخن و
 معدودی از نوابغ شعر از عهده ادای آن بر نیامده اند.
 و نیز غرض از مطابقت سخن بامقتضای حال نه آن مقتضای حال است که در
 کتب معانی و بیان تشریح شده و گفته اند غرض از حال حال شنونده و مخاطب است و
 تأکید و اطلاق و فصل و وصل و تنکیر و تعریف و تقدیم و تأخیر و اطناب و ایجاز و

مساوات را بر آن متفرع ساخته و ابواب و فصول علم معانی را تشکیل داده اند بلکه علاوه بر آن غرض مطابقت کلام است باحال گوینده که در حقیقت زبان وی ترجمان حال بوده و هر چه گوید بهر بیان و نسبت بهر کس همه شرح حال خودش باشد چنانکه مولوی گوید :

خوشر آن باشد که ذکر دلبران گفته آید در حدیث دیگران

هر گاه سخن موزون و شعر شیوا علاوه بر مراتب مدونه فصاحت و بلاغت این دو مقام را هم دارا شد جایگاه خاصی در دلم پیدا میکند و در گیتی زنده جاوید گردیده گوینده و شاعر را هم زنده جاودانی خواهد ساخت مطابق گفتار حکیم نظامی :

تا نگوئی سخنوران مردند سر به آب سخن فرو بردند

پس صدسال هر کرا خراهی سر بر آرد ز آب چون ماهی

ما در این مقاله به بیان ایجاز تا حد اعجاز پرداخته و صفت مطابقت با حال گوینده را در مقاله دیگر شرح و بسط خواهیم داد .

خداوندان ذوق و ادب و صرافان گوهر سخن ایجاز بعد اعجاز را که مرادف

است با کمال بلاغت بسی بشرح و تعریف پرداخته اند و باختلاف در این باب سخن

رانده اند یکی گوید : خیر الکلام ماثل و دل و لاله بطل فیمل یعنی بهترین سخن آن

است که با کمترین الفاظ رهبر معانی بزرگ بوده و از درازی ملامت خیز بر کرا باشد .

دیگری گوید : (الکلام اذا طال اختل و اذا اختل اعتل) - یعنی سخن درازه مختل و قارس است

و کلام نارسا مختل و مرصع است . دیگری گوید در تعریف بلاغت : (البلاغة ما اجتيازه

فساده) یعنی سخن بلیغ آنست که از آنچه هست اگر کم کنی معنی فاسد میگردد .

بالاخر و بهتر از همه دیگری گوید در بیان ایجاز : (المناجاة الدالة) یعنی يك نگاه و کرشمه

زیر چشم - و این تعریف با آنکه نهایت اغراق است عین حقیقت است در تعریف ایجاز

ومی توان گفت ایجاز بعد اعجاز را جز بدان تعریف نمی توان کرد .

با اینهمه به عقیده ما تعریف این گونه ایجاز بزبان در نمی آید و به بیان در نمی آید

(بزبان راست نیاید صفت مشتاقی) و برای روشن ساختن مطلب باید اینک چند مثال از گفته‌های شعرا بزرگی که دارای این معجزه (ایجاز-تأخیر-اعجاز) هستند آورده و رسیدن به کنه حقیقت را بقدرت ذوق سلیم واگذار کنیم .

در جای دیگر ما این گونه سخن را که در ایجاز بعد اعجاز رسیده باشد باز داریم تمام مراتب و تنکات فصاحت و بلاغت فقط در دو شاعر بزرگ سراغ داریم نخست حکیم نظامی و دیگر شیخ سعدی و تنها این دو شاعر آسمانی را می‌بینیم که در مثنویات خود یک مطلب عمده و مثلاً یک دعوی و برهان و نتیجه را در یک بیت یا دو بیت یا سه بیت ختم کرده‌اند در صورتی که اگر کسی به نثر خواسته باشد آن مطلب را بیان کند چندین سطر را فرا خواهد گرفت .

بعد از این دو شاعر بزرگ تا کنون که هفتصد یا هشتصد سال میگذرد شعرای بسیار در وادی مثنوی سرایی قدم زده و قلم برداشته‌اند و البته بسیار کسان هم خواسته‌اند این روش را تقلید کنند ولی تا کنون هیچ کس از عهد بر نیامده و کوئی این دو شاعر بزرگ دو بیستمبر کشور سخنند و معجزه هر یک آثار و اشعار اوست و آینه شریفه (قل فانوا بمثله ان کنتم صادقین) نسبت به دو دیوان مصداق واضح و روشن دارد .

اینک چند مثل از دیوان دو استاد مثنوی را می‌بینیم

حکیم نظامی فرماید در یک بیت

جمودی مسی را زر اندود کرد / دکان غارتیها بر او سود کرده

بگیر آئین خرسندی ز انجیل / که هم علف است و هم پستان و هم شیر

کلاغی تک تک در گوش کرد / تک‌تک خوبش را فراموش کرد

نیز فرماید در دو بیت

تندرستی و ایمنی و کفایت / این همه مایه است و آندیکر همه لاف

آن چو پوسیده گشت و حوصله پر / در جهان گونه لعل پاش و نه در لاف

بالفرد نیز فرماید: در حقیقت سخن گفتار از اشعار و اصول (و اینها در حدیث و کتب معتبره مذکور است) از هر یک
 زمین آهجم کور گاه کی است در او پای بیکانه وحشی بی است
 حال نیز در رقص فرماید: در این سخن گفتار که در حدیث معتبره مذکور است
 رقص میدان گشاده دایره بست بر در آمد پای و پویه بدست
 شمع را ساختند بر سر جای ایستادند همچو شمع لبای
 نیز در سراحی می: در این سخن گفتار که در حدیث معتبره مذکور است
 سراحی چون خردسی ساز کردم خردسی کو بوقت آواز کرده
 ز رشک آن خردس آتشین تاج کهی تپو بر آتش گاه دراج
 در روش زندگی:

رخور چیزی از مال و چیزی بده ز بهر کسان نیز چیزی بنده
 مخور جمله ترسم که دبر ایستی پیرانه سر بد بود ایستی
 سعیدی فرماید: به بی رغبتی شهوت انگیختن بر غبت بود خون خود ریختن

نیز فرماید: در این سخن گفتار که در حدیث معتبره مذکور است

یکی خار پای یتیمی بکنند بخواب اندرش دید صدر خجند

همی گفت و بر روضه ها می چمیدند کزین خار بر من چه کله امید

نیز فرماید: در این سخن گفتار که در حدیث معتبره مذکور است

یکی قطره باران ز ابری چکید خجل شد چو پهنای دریا بدید

که جامی که در باست من کیستم گر او هست حقا که من نیستم

جو خود را بچشم حقارت بدید صدف در کنارش جو جان پرورید

سپهرش بجائی رسانید کار که شد نامور لؤلؤ شاهوار

بلندی از آن یافت کو بست شد در نیستی کوفت تا هست شد

باری این گونه سخن و این مایه ایجاز و ایجاز جز در گفتارهای این دو استاد

بزرگ یافت نمیشود و حکیم نظامی هم چندین جا در دفاتر خود بدینگونه سخن سرایی

مفارش و توصیه کرده است چنانکه فرماید:
 کم گوی و کزبده گوی چون در
 لاف از سخن چو در توان زد
 آن خشت بود که بر توان زد
 در جای دیگر فرماید:

سخن کم گوی تا در کار گیرند
 ترا بسیار گفتن گر سلیم است
 که در بسیار بد بسیار گیرند
 مگو بسیار دشنامی عظیم است
 ظاهر گفتار وی این است که از پرگویی و بدگویی پرهیز کن و البته در کم گویی
 رزبیاگویی نظر بفرد اکمل زیبایی هم داشته است که همین قسمت ایجاز تا سرحد
 اعجاز باشد.

نیز در توصیف اینگونه سخن نظامی فرماید:
 کان سخن ما وزر خویش داشت
 کز سخن تازه و زر کهن
 هر دو بصراف سخن پیش داشت
 هر دو چه به؟ گفت سخن به سخن
 سعدی نیز در مدح اینگونه سخن و عجز گویندگان دیگر فرماید والحق حد
 سخن است

بر حدیث من و حسن تو نیفزاید کس
 حدهمین بود سخن گویی رزبانی را

و تقاطع الجش منظور جمله آینده می باشد
 در آن جمله که می گویند که سخن ما وزر خویش داشت
 یعنی آن سخن که در باره خود می گویند و از آن سخن که در باره دیگران می گویند
 و در آن جمله که می گویند که کز سخن تازه و زر کهن
 یعنی کز سخن تازه و زر کهن که در باره خود می گویند و از آن سخن که در باره دیگران می گویند

آمی و گویی که بوسه خواهی، خواهم
 کورچه خواهد مگر؟ دود دیده روشن
 بوسه گر از بهر دل دهی نستانم
 دل به وای ملک فروخته ام من
 فخرخی

این است در دنیا و وضع سیاسی بین المللی که چون ابرهای تیره در آسمان